شنبه ۲۰ شعبان ۱۳۴۱ ادبی فکاهی اجتماعی مطابق ۱۷ حمل ۱۳۲۰ شماره ۲۰

محل اداره
خیابان لاله‌زار
کوچه وثوق نظام

عنوان تلگرافی
نسیم صبا
سال اول

تمام مکاتیب
بعنوان مدیر خواهد بود
مدیر وصاحب امتیاز
حسین [کوهی] کرمانی

تک نمره ٦ شاهی
آبونمان یکساله ۳ تومان

نسیم باد صبا درشم آگهی آورد — که روز محنت و غم رو بکوتهی آورد

بهاریه

بهار آمد و گلشن گشت پر گل
ز هر سو شد بلند آواز بلبل
سوی هامون فلنده شور سلسل
مخور غم باده نوش اکنون نهاراست
قدح در دست ابر نو بهار است

سراسر کوه و صحرا گشت خرم
جهان بر تن دریده جامه غم
لشته بر رخ گل باز شبنم
مخور غم باده نوش اکنون بهاراست
قدح در دست ابر نو بهار است

کند نرگس به بستان دلربائی
نماید سرو زیبا خود نمائی
نماید شکوه بلبل از جدائی
مخور غم باده نوش اکنون بهار است
قدح در دست ابر نو بهار است

در این فصل بهار از هر کناری
برون آید ز هر دو گل عذاری
ز هر سو آید آواز هزاری
مخور غم باده نوش اکنون بهار است
قدح در دست ابر نو بهار است

در این نو روز و عید باستانی
جهان از تو گرفته زندگانی
کند بلبل بر گل شادمانی
مخور غم باده نوش اکنون بهار است
قدح در دست ابر نو بهار است

« کوهی کرمانی »

نسیم صبا در طهران

بدون تقاضا و وجه اشتراک برای احدی فرستاده نمیشود بدون استثنا

دفتر نسیم صبا
۱ — ٥

فکر وکالت

ندارم پول بسیاری که این غم را برد از دل
کنم مهمانی احباب در بیرون و در منزل
که تا ذکرم بخیر آرند در هر کوچه ومحفل
کنم با لیره و اسکن چو یارو حل این مشکل
مرا فکر وکالت آتش اندر سینه افکنده
بدل مهری ز دهقان وزاعیان کینه افکنده

روم پیش عوام و جامه یزدی بپوشم من
تقدس پیشه سازم چند روزی می ننوشم من
به ترویج دیانت ظاهرا هر جا بکوشم من
که تا مردم بدانندی که با دین و بهوشم من
مرا فکر وکالت آتش اندر سینه افکنده
بدل مهری ز دهقان وزاعیان کینه افکنده

روم شمران و جمعی از احبا را کنم دعوت
برای حل این مشکل کنم با دوستان صحبت
پس از طرح هزاران نقشه در آن گوشه خلوت
بگیرم قول همراهی شبانگاهان کنم دعوت
مرا فکر وکالت آتش اند سینه افکنده
بدل مهری ز دهقان وز اعیان کینه افکنده

برای پیشرفت ارکان چندین دسته باید شد

شکسته عهده ما تا چار اکنون بسته باید شد
ملایم طبع و خوشخو خنده رو آهسته بایدشد
برای مصلحت با دشمنان پیوسته باید شد

مرا فکر وکالت آتش اندر سینه افکنده
بدل مهری زدهقان وزاعیان کینه انکنده

جهنم هر چه بادا باد باید دید یار و را
ز وضع انتخابات و روش پرسید یار و را
بهر شکلی که باشد کاملا سنجید یارو ورا
برای اخذ ایزه بر همه بگزید یارو را

مرا فکر وکالت آتش اندر سینه افکنده
بدل مهری زدهقان و زاعیان کینه افکنده

اسیر گواشیری

واردات اداری قسمت تفریحی

اقای مدیر نسیم صبا

در شماره یك صفحه اول ستون دوم اعلان مسابقه در موضوع انتخاب والی مرنجی جهة کرمان فرموده بودید اینک بنده حاضرم و تصور میکنم اگر مرا بشناسید دیگر رفع زحمت مسابقه از شما شده وبدون تامل بنده را باین سمت تعیین نمائید

بنده میل بریا کاری ندارم نمیخواهم سابقه خودرا شرح داده و یا صریحاً خود را معرفی نمایم ولی بطور اختصار علامات و نشانی های خود را ذکر نموده البته یا آن قطالت ذاتی که دارید مراخواهید شناخت بنده رنگم پشت گلی چشم هایم دریده گردنم گلفت موهایم نه سفید است نه سیاه قدم بلند سمین اندام خوش خرام بشقاوت معروف و باصباحت موصوفم

داش ها همه بنده را میشناسند دو زمان خدمتگیری هم گرفتار و مدتی توقیف بودم بعضی از .....

ایم با من مساعدند در این صورت گمان ندارم مرنجی نظری از من پیدا کنید لذا خواهشمند است از انتخاب بنده برای حکومت کرمان مضایقه نفرمائید

مخلص شما چاشنی

آدرس خیابان آرزو — کوچه طمع
خانه سلفدان الدوله

* * *

حضرت اشرف آقای چاشنی البته خاطر مبارك مسبوق است مابطور مسابقه می خواهیم انتخاب نمائیم لذا امثال حضرت اشرف هم درطهران بسیار است بایدسایرین هم خودشان معرفی نمایند آن وقت هر کدام سابقه اوتجاع زمان زیاد است انتخاب خاهید شد

[نسیم صبا]

فکاهیات

بقلم آقای وزیر نظامی

رمان حالات انتظاری وکالت من!

الانتظار اشد من الموت

آه ! چقدر صعب و دشوار است با باقی بودن در حال انتظار !

چهار ساعت تمام از یکی از شبهای ماه ربیع‌الثانی ۱۳۴۱ میگذرد هوا بشدت سرد و برف مشغول باریدن است. من در حالتیکه سراپایم از برف سفید شده است بمنزل ورود نموده و بلا تامل یك سمت کرسی را در مد نظر گرفته و چون شاهینی که بر سر کبك دری جستن کند . بزیر لحاف اندر شدم . رفته رفته سرمای بدوی را فراموش کرده و حرارت کرسی گرم مرا از خود بی خبر ساخته و غوطه در بحر تفکر گردیدم ، فکر های مختلف من آنان تغییر یافته . و ساعت بساعت نوتر و بهتر میشد .

من فکر میکردم که در این موقع بیکاری من از چه و برای چیست ؟ باید تهیه شغلی نمود ،

تمام ادارات و دوائر دولتی را از پیش چشم خود دفیله داده و تمام پست های او را از قبیل نیابتی و ظبانی منشی گری و ریاست شعبه و مدیریت و معاونت و غیره را خوب غور نمودم ، ولی هیچ یك از اینهارا هم نه پسندیدم بخود میگفتم برای من دیگر شایسته نیست که معاونت یك وزارتخانه راعهده دار گردم : اگر احیانا ناچار شدم از روی اجبار مقام وزارت را قبول میکنم آنهم بشرط آنکه از همه جای دنیا شفاها و کتبا از من خواهش کنند و تصدیق کنند که غیر از من کسی قابل

تصحیح و معذرت

همانطور که سایر امورات ما هنوز واجد یك نظام مطبوعی نشده مطبوعات ما نیز بهمان نسبت فاقد نظم و مسئولیت است

شماره قبل بواسطه عدم مراقبت مطبعه و مصحح بقدری دارای اغلاط بود که اگر میخواستیم فهرست اغلاط آن را بعرض قارئین محترم برسانیم ناچار بایستی مجدداً طبع شود بواسطه نقدان بضاعت میسر نبود

لذا از قارئین عظام عموماً وآقای [ایران پور] خصوصاً معذرت میخواهم که هم بعضی از اشعار و هم امضاء ایشان را غلط طبع کرده بودند

نسیم صبا

اسامی جواب دهندگان مسئله

۱ — آقا میرز عباس خان شرقی
۲ — آقا میرزا علی آقای منجم باشی
۳ — آقا میرزا جواد منشی اداره حاجی علی‌اکبر شرکاء
٤ — آقا عبدالجواد خراسانی
٥ — آقای منصور زاده
٦ — آقا عباسخان صالحی دوا ساز
۷ — آقا میرعلینقی محصل کلاس شش مدرسه مظفری
۸ — آقا مرتضی کنی محصل کلاس ٦ مدرسه متوسطه تدین
۹ — اقای ارسطو خان طبیب زاده کاشانی
۱۰ — اقای عنایت‌الله خان فائز
۱۱ — اقای میرزا عبدالله خان شیبانی
۱۲ — اقای اقا باباخان جبار زاده استارائی
۱۳ — اقای حسن اقا محصل کلاس ٦ مدرسه ایمان
۱٤ — اقای اقا میرزا مظفر خان فرزند اقای اقا میرزا شهاب نماینده کرمان
۱٥ — اقای میرزا حبیب‌الله خان کیهان
۱٦ — اقای محمودخان پروشانی شاگرد کلاس ٦ مدرسه مظفری
۱۷ — میرزا اقا موزع صدای اسلام

جواب مسئله اینست — ۱ — ۳ — ۹ — ۲۷ —

چونکه اقایان اقامیرزاعباسخان شرقی واقامیرزا علی اقای منجم باشی تواما جواب مسئله را قبل از همه باداره فرستادند لذا تا دو ماه نسیم صبا مجانا جهة انها فرستاده میشود وضمنا از بروز بیان تبریکات هر یك نسبت بنامه ناقابل مااظهار تشکر مینمائیم

[نسیم صبا]

وزارت نیست : آوقت بس ازاینکه اصرار والتماس وتضرع بحد کمال رسیده و خود ملت دوب خانه من اجتماع کرده و باکمال تواضع از من خواهش قبول این مقام را کردند و همه اعتراف به یکائی من از حیث لیاقت و درایت و فهم و معلومات و امانت نمودند ، تازه (چون مجبورم) یکنفر وزیر نفتی یاوزیر خواهشی خواهم بود .

اینهم که اهمیتی ندارد ، اگر من بخواهم وزیر شوم دو روز پیشتر معطلی ندارد . همینقدر که اظهار کنم من خاطر از برای مقام وزارت مصمم ، چهل هزارتا میز به مشهدی صفر نجار سفارش میکنند که بسازد ورای هر یك میزی یك مقامی را معین میکنند و میگویند این چهل و هفت هشت مقام وزارت هریك مطبوع طبع باشد قبول بفرمائید تا برای سایرین فکری بکنیم . مسلما همین طور خواهد بود . وزارت من هیچ کاری ندارد ـ معطلی رسیدن من بمقام وزارت مثل اینست که یك قلقلك آبی راخالی کنند توی آبخوری و سر بکشند .

ولی از آنجائیکه من مایل باستخدام دولتی نیستم وبعلاوه مقام وزارت شئون مرا خواهد کاست ابدا وزارت را قبول نمیکنم زیرا که برای من وزارت کاربسیار کوچکی است ؟.

خوب وزارت که نخواهم گرد پس چه کنم ؟ حالی که از عهده من خارج است ، کاسبی هم که زحمت دارد ، تجارت هم که اسباب معطلی است ، من چقدر صبر کنم تا قریب صد هزار تومان کلاه مردم را بر دارم و آنوقت دو بشکنم و مال مردم رابخورم تا یك یارك و اتومبیل تهیه کنم و با یکی از لرد های لندن هم پیاله شوم ؟

بقیه دارد

بی کار یا هوچی

نمیدانم چه سازم ای رفیقان
ز بی کاری شدم زارو پریشان
شدم دلگیر از این اوضاع طهران

بهر کس بنگرم در فکر خویش است
چو مرد کوسه اند فکر ریش است

حالا یکسال بیکارم در این شهر
ز بیکاری دل ازارم در اینشهر
چها سازم عیال‌دارم در اینشهر

بهر کس بنگرم در فکر خویش است
چه مرد کوسه اندر فکر ریش است

ازاین اوضاع شدم داخون اقامشدی
زبی پولی چه مجنونم اقا مشدی
من ازتو حبلی ممنونم اقا مشدی

بهر کس بنگرم در فکر خویش است
چو مرد کوسه اندر فکر ریش است

پریشت داش علی در قهوه‌خانه
بخواند این شعر را دوان میانه
عجب وضعی‌است وضع این‌زمانه

بهر کس بنگرم در فکر خویش است
چه مرد کوسه اندر فکر ریش است

گرو بگذاشتم شال و عبا را
فروختم داش زنجیر طلا را
بود این یادگار از من شما را

بهر کس بنگرم در فکر خویش است
چه مرد کوسه اندر فکر ریش است

چه‌سازم چون‌کنم کارم شده‌زار
زبی کاری شدم زارو دل‌افکار
نه‌پول‌دارم‌نه‌نان‌دارم نه‌غمخوار

بهر کس بنگرم در فکر خویش است
چه مرد کوسه اندر فکر ریش است

اگر پیدا شود از بهر من کار
بمشم هوچی‌و میگیرم طرفدار
بملت میشوم من یارو غمخوار

بهر کس بنگرم دوفکر خویش است
چه مرد کوسه اندر فکر ریش‌است

وواج است‌داش‌علی‌بازار هوچی
بباید گشت هوچی با چپو چی
بسی عالی بود افکار هو چی

بهر کس بنگرم در فکر خویش است
چه مرد کوسه اندر فکر ریش است

که شاید قسمت من شد وکالت
رهاگشتم از این فقرو ضلالت
پس از بن یاوزارت یا کفالت

بهر کس بنگرم در فکر خویش‌است
چه مرد کوسه اندر فکر ریش‌است

[کوهی]

اشعار

داستان داش حسن

سیاست مدار ان پای قاپ‌ـق
برآوردن ازجیب مردی چوپق
نشستند بر گرد هم داش واو
خبر کرد جاهی یکی زن کنار
یکی زن‌میان صحبت‌از باغ کرد
دگرشخص وافور واداغ کرد
چه از لثعهٔ نور سر مست‌شد
تو گوئی که‌هستیش ازدست شد
خبرکرد قلیانی‌از چرس وبنگ
که‌ازن میان گشت مست وملنگ
پس آنگه بگفت ای رفیقان من
بیا از وکالـت برانم سخن
چه‌خوش گفت مشدی‌حسن دوحفا
دهم باز تشکیل من حوزه هـا
همـه جلسهـا را منظـم کنم
برای رفیقـان بـاو دم کنم
بباید شد اکنون دیانت شعار
روم صبح وشب نزدشیخ‌و کبار
گذارم زمانی من این ریش‌را
نرنجانم از خویش دوویش‌را
ز اسلام و قانون میان عوام
بباید سخن راند در صبح‌وشام

گوهی

بقیه دارد

مطبعه سعادت طهران